



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۶۷	تاریخ	۱۴۰۴/۱۱/۰۶
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	تحولات اساسی مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در مبحث اصول عملیه				
عنوان ۵	تحول اول: تعیین جایگاه اصول عملیه بر اساس حالات سه گانه مکلف در مواجهه با حجج شرعی تحول دوم: تقسیم شک به حالات چهارگانه و حصر اصول عملیه بر مبنای آن تحول سوم: تبیین نسبت میان اصول و امارات و نسبت میان خود اصول				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در درس شصت و هفتم، پس از مرور تطور اصطلاحات «دلیل فقهاتی» و «دلیل اجتهادی» از مکتب وحید بهبهانی تا شیخ انصاری، تبیین گردید که اگرچه وحید بهبهانی مبدع این اصطلاحات بر اساس تناسب «ظن با اجتهاد» و «علم با فقه» بوده است، اما در کاربرد ایشان، گاه یک دلیل واحد از دو زاویه متصف به این اوصاف می گردد. در مقابل، شیخ انصاری با تدقیق در مرزها، دلیل اجتهادی را مختص «امارات» و دلیل فقهاتی را مختص «اصول عملیه» دانستند.

بخش اصلی در به به تشریح «تحول ساختاری» شیخ انصاری در علم اصول اختصاص یافت. ایشان در مبحث اصول عملیه سه تحول اساسی ایجاد می کنند که ساختار فعلی این مبحث به طور کامل متأثر از آنهاست: ۱. تأسیس «تقسیم ثلاثی» حالات مکلف برای تعیین جایگاه اصول عملیه. ایشان با تقسیم حالات مکلف نسبت به حکم شرعی به قطع، ظن و شک، کل مباحث امارات، حجج و اصول عملیه را بر این اساس سامان می دهد. ۲. «تقسیم رباعی شک» و استخراج اصول عملیه چهارگانه (استصحاب، براءت، احتیاط و تخیر) بر پایه «حصر عقلی» و منطقی نفی و اثبات در سه مرحله «لحاظ حالت سابقه»، «شک در تکلیف یا مکلف به» و «امکان یا عدم امکان احتیاط». ۳. تبیین دقیق «نسبت و سلسله مراتب» میان امارات و اصول، و میان خود اصول با یکدیگر که تفصیل مورد سوم، به جلسات آینده موکول شد.

مرور و تکمیل مباحث گذشته

در مباحث پیشین پیرامون تاریخ پیدایش و تطور بحث اصول عملیه در فقه شیعی، بیان شد که شکل گیری این مبحث به صورت منسجم و امروزی، عمدتاً مرهون تلاش های دوران مرحوم وحید بهبهانی رحمته الله علیه و شیخ انصاری رحمته الله علیه است. عمده تحولی که مرحوم وحید رحمته الله علیه در تاریخ اصول فقه پدید آوردند، بر دو محور اساسی استوار است:

۱. تقسیم دلیل: به «دلیل اجتهادی» و «دلیل فقهاتی»؛ البته با تفاوتی که نسبت به اصطلاح شیخ انصاری و ایشان وجود دارد.

۲. تقسیم حکم: به «حکم واقعی» و «حکم ظاهری».

پیش تر اشاره شد که مرحوم وحید وقتی از «فقهاتی» و «اجتهادی» سخن می گوید، از هر دو اصطلاح، یک نوع دلیل را اراده کرده است و آن همان دلیلی است که «کاشف از حکم واقعی» است. اگر به این دلیل کاشف، از این جهت نگاه کنیم که موجب «ظن» به حکم واقعی می شود، به آن «دلیل اجتهادی» می گوییم؛ به این مناسب که در تعریف اجتهاد، تحصیل ظن اخذ شده است. اگر به همین دلیل، از این جهت بنگریم که حجیتش قطعی است و ما نسبت به اعتبار آن «علم» داریم و حکم مستند به آن، علمی محسوب می شود، به آن «دلیل فقهاتی» می گوییم؛ به این مناسب که در تعریف فقه، علم اخذ شده است.

البته در منظومه فکری ایشان، در مقابل «دلیل» (به معنای کاشف)، «اصل» نیز وجود دارد. ایشان فرمود در جایی که دلیل بر حکم واقعی نداشته باشیم؛ مثلاً نوبت به اصل برائت می رسد؛ یعنی برائت، «دلیل» عِنْدَ عَدَمِ الدَّلِيلِ است. ما در عبارات صریح وحید بهبهانی رحمته الله علیه، شاهدی نیافتیم که ایشان مشخصاً و منحصرأز «اصل عملی» تعبیر به «دلیل فقهاتی» کرده باشد.

این تطبیق و نام گذاری، کار مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه است. ایشان که به مباحث اصول عملیه تفصیل و ساختار بخشیدند، اصطلاح «دلیل فقهاتی» را بر «اصل عملی» تطبیق نمودند و مرزبندی را شفاف کردند:

۱. دلیل اجتهادی (اماره): دلیلی است که کاشف از حکم واقعی است که از آن به «اماره» نیز تعبیر می شود. وجه تسمیه آن نیز این است که موجب «ظن» به حکم واقعی می شود و در تعریف اجتهاد، ظن اخذ شده است.

۲. دلیل فقهاتی (اصل عملی): دلیلی است که وظیفه عملیه را معین می کند. وجه تسمیه آن نیز این است که ما را به «علم» به وظیفه عملی می رساند و در تعریف فقه، علم اخذ شده است.

بنابراین، شیخ انصاری با استفاده از مناسباتی که در کلام وحید آمده بود نسبت به تعریف اجتهاد و فقه، این دو اصطلاح را به برای تفکیک میان «اماره» و «اصل» به کار بردند.

پرسشگر: فرمایش شیخ انصاری همان فرمایش مرحوم وحید است و فقط مصداق یابی کرده است، یا تفاوت ماهوی میان سخنان این دو وجود دارد؟

استاد: در تعریف «دلیل اجتهادی» و «دلیل فقهاتی»، همان نکته ای که مرحوم وحید بهبهانی مطرح می کرد، مورد نظر شیخ انصاری نیز هست؛ اما مرحوم وحید بهبهانی قائل بود که دلیل اجتهادی و دلیل فقهاتی، در حقیقت یک دلیل اند، با این تفاوت که از دو حیث و دو لحاظ به آن نگریسته می شود. ایشان می گفت: این دلیلی که بر مجتهد اقامه می شود و برای

او ظن به احکام واقعیہ ایجاد می کند، از آن حیث که ظن به احکام واقعیہ می آورد، «دلیل اجتہادی» نامیده می شود؛ و از آن حیث که فقیہ علم به حجیت این ظن دارد، از آن تعبیر می شود به «دلیل فقاهتی».

همین طور خود شخص را نیز به دو اعتبار نام گذاری می کنیم: به او «مجتهد» می گوئیم، از آن جهت که ظن به احکام واقعیہ پیدا می کند؛ و «فقیہ» می گوئیم، از آن جهت که علم به حجیت این ظن برای او حاصل شده است. از همین جا فرق اجتہاد ما با اجتہاد اهل سنت روشن می شود. ما وقتی به کسی می گوئیم «مجتهد»، مرادمان کسی است که علم به حجیت ظنی پیدا کرده است که این ظن، کاشف از حکم واقعی است. اما در اصطلاح اهل سنت، مجتهد لزوماً علم به حجیت ظن ندارد. از این رو، میان آنچه ما «مجتهد» می نامیم و آنچه آنان «مجتهد» می گویند، تفاوت وجود دارد.

این نکته را مرحوم وحید بهبهانی در مقابله با اخباریون مطرح می کند؛ زیرا اخباریون می گفتند: شما با وارد کردن بحث اجتہاد در اصول، تمایل به آرای اهل سنت پیدا کرده اید. مرحوم وحید در پاسخ می فرماید: خیر، اجتہادی که ما می گوئیم با اجتہادی که اهل سنت می گویند، متفاوت است. اجتہادی که اهل سنت می گویند، صرفاً تحصیل ظن به احکام واقعیہ است، هر ظنی که باشد. اما اجتہادی که ما می گوئیم، تحصیل ظنی است به احکام واقعیہ که «مقطع الحجیة» است؛ یعنی ظنی است که مستند به علم است. در حقیقت، در اجتہاد ما، مرجع نهایی علم و قطع است، نه صرف ظن؛ زیرا ما به هر ظنی عمل نمی کنیم، بلکه تنها به آن ظنی عمل می کنیم که علم و قطع به حجیت آن داریم.

تحولات اساسی مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه در مبحث اصول عملیہ

در دورۀ مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه، تحولی بسیار گسترده در مبحث اصول عملیہ به وجود آمد؛ به گونه ای که می توان گفت مبحث اصول عملیہ به شکل فعلی آن، به طور کامل مدیون مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه است. سه تحول اساسی به وسیلۀ ایشان در این مبحث رخ داده است.

تحول اول: تعیین جایگاه اصول عملیہ بر اساس حالات سه گانۀ مکلف در مواجهه با حجج شرعی

تحول نخست این است که مرحوم شیخ، اساساً جایگاه اصول عملیہ را در نظام اصول فقه تعیین می کند؛ یعنی کل مبحث ادله در اصول فقه را به شکلی جدید پایه گذاری می نماید. ایشان این بنا را بر این اساس می نهد که مکلف نسبت به حکم شرعی، سه حالت بیشتر ندارد:

- یا قطع به حکم شرعی دارد؛
- یا ظن به حکم شرعی دارد؛
- یا شک به حکم شرعی دارد.

این تقسیم ثلاثی از ابتکارات مرحوم شیخ رحمته الله علیه است. ایشان این تقسیم را پایۀ تمام مباحث امارات و حجج قرار می دهد و بر همین اساس وارد بحث اصول عملیہ می شود.

بنابراین، نخستین ابتکار مرحوم شیخ رحمته الله علیه در مبحث اصول عملیہ -و به طور کلی در بحث امارات و حجج شرعی- این است که می فرماید: حجج شرعی که بر مکلف قائم می شوند، نسبت به حکم شرعی، تابع همین سه حالت اند: اگر مکلف قطع به حکم شرعی پیدا کند، این خود نوعی حجت است؛ اگر ظن به حکم شرعی پیدا کند و دلیل بر حجیت آن ظن

اقامه شود، این نیز نوعی حجت است که از آن به «امارات» تعبیر می‌کنیم؛ و اگر مکلف نسبت به حکم شرعی دچار شک شود، این جا حوزه «اصول عملیه» است.

این، اولین تحول و اولین ابتکار مرحوم شیخ در این مبحث است که زیرساخت مباحث حجج را دگرگون می‌کند و قبل از ایشان، چنین چیزی مطرح نبوده است. عبارت مرحوم شیخ در ابتدای رسائل چنین است:

«اعلم: أنَّ المكلف إذا التفت إلى حكم شرعي، فإما أن يحصل له الشك فيه، أو القطع، أو الظن. فإن حصل له الشك، فالمرجع فيه هي القواعد الشرعية الثابتة للشك في مقام العمل، وتسمى بـ«الاصول العملية»؛

بدان که مکلف، هنگامی که به یک حکم شرعی توجه پیدا می‌کند، حال او از سه صورت بیرون نیست: یا نسبت به آن شک پیدا می‌کند، یا قطع، یا ظن. پس اگر برای او شک حاصل شود، مرجع در مقام عمل، قواعد شرعی‌ای است که برای شخص شک ثابت شده‌اند، و از آنها تعبیر می‌شود به «اصول عملیه».

تحول دوم: تقسیم شک به حالات چهارگانه و حصر اصول عملیه بر مبنای آن

تحول دوم که به دست مرحوم شیخ تحقق پیدا می‌کند، این است که پس از تقسیم حالات مکلف نسبت به حکم شرعی به قطع، ظن و شک، خود شک را نیز تقسیم می‌کند. ایشان می‌فرماید: شک نسبت به حکم شرعی نیز انواعی دارد؛ و در نهایت، چهار نوع شک قابل تصور است که به تبع آنها، چهار اصل عملی شکل می‌گیرد.

شک به حکم شرعی یا با لحاظ حالت سابقه مکلف است، یا بدون لحاظ آن. اگر شک مکلف نسبت به حکم شرعی با توجه به حالت سابقه باشد، مجرای «استصحاب» است. اگر با توجه به حالت سابقه نباشد - یا اساساً حالت سابقه‌ای وجود نداشته باشد، یا اگر هم وجود دارد لحاظ نشود، در این صورت: اگر شک، شک در تکلیف باشد، مجرای «اصل برائت» است؛ اگر شک، شک در تکلیف نباشد، بلکه شک در مکلف به باشد، در این جا یا احتیاط ممکن است یا ممکن نیست: اگر احتیاط ممکن باشد، مجرای «اصل احتیاط» است؛ و اگر احتیاط ممکن نباشد - مانند دوران امر بین وجوب و حرمت، یا بین ایجاد فعل و ترک آن - مجرای «اصل تخییر» خواهد بود.

این تقسیم، به تعبیر مرحوم شیخ، یک «حصر عقلی» است؛ زیرا همه شقوق آن در نهایت میان اثبات و نفی دور می‌زند. اصل استصحاب، مخصوص شکی است که همراه با التفات به حالت سابقه مکلف باشد. اگر شک همراه با التفات به حالت سابقه نباشد، در صورت شک در تکلیف، اصل برائت جاری می‌شود؛ و در صورت شک در مکلف به، یا اصل احتیاط جاری است - در آن جایی که احتیاط ممکن است - یا اصل تخییر - در آن جایی که احتیاط ممکن نیست.

پرسشگر: ...

استاد: برخی اصالة عدم التزکیه را به استصحاب برمی‌گردانند؛ اما در خصوص «اصالة الطهارة» بحث وجود دارد که آیا قاعده فقهی است یا اصل عملی.

پرسشگر: خلاصه آیا مکلف شک دارد یا نه؟

استاد: شک دارد، اما آن شکی که مربوط به اثبات احکام کلیه که در تمام ابواب فقه جاری است، در اینجا مورد بحث ماست. یکی از پاسخ‌ها این است که اصالة الطهارة از اصول عملیه مورد بحث ما در اصول فقه نیست؛ زیرا ناظر به شک در باب خاص، یعنی باب طهارت است، نه شک در حکم شرعی به طور مطلق. از این رو، به آن «قاعده فقهی» می‌گوییم، نه اصل عملی اصولی.

پرسشگر: ...

استاد: بحث در این است که اگر حالت سابقه نداشته باشد، در اینجا مثلاً اصالة الطهارة جاری می‌شود؛ که نه براءت است، نه استصحاب، نه احتیاط و نه تخییر. اشکال ایشان، این است که یعنی اصالة الطهارة، اصل پنجمی است. در جواب گفته می‌شود نگاه مرحوم شیخ در این تقسیم، ناظر به اصول عملیه‌ای است که اختصاص به باب خاصی از ابواب فقه ندارند. ما در این جا شک در «حکم شرعی به طور کلی» را بررسی می‌کنیم، نه شک در طهارت یا مانند آن.

مرحوم شیخ در «فرائد الاصول» همین تقسیم اقسام اربعه شک را مطرح کرده است، هرچند در عبارات ایشان نوعی تقدیم و تأخیر دیده می‌شود که موجب کاهش وضوح بحث شده است؛ اما برگشت آن، به همان مطلبی است که ما بیان کردیم که روشن می‌کند که چگونه در این اقسام اربعه، حصر به وجود می‌آید. عبارت ایشان چنین است:

«ثم إن انحصار موارد الاشتباه في الاصول الأربعة عقلي؛ لأن حكم الشك إما أن يكون ملحوظا فيه اليقين السابق عليه، وإما أن لا يكون، - سواء لم يكن يقين سابق عليه أم كان ولم يلحظ - والأول هو مورد الاستصحاب، والثاني إما يكون الاحتياط فيه ممكنا أم لا. والثاني مورد التخيير، والأول إما أن يدل دليل عقلي أو نقلي على ثبوت العقاب بمخالفة الواقع المجهول وإما أن لا يدل، والأول مورد الاحتياط، والثاني مورد البراءة»؛

سپس باید دانست که انحصار موارد اشتباه در چهار اصل، امری عقلی است؛ زیرا حکم شک یا به گونه‌ای است که در آن، یقین سابق لحاظ می‌شود، یا لحاظ نمی‌شود. چه اصلاً یقین سابقی وجود نداشته باشد، و چه بوده ولی مورد توجه قرار نگیرد. صورت اول، مورد استصحاب است. و صورت دوم، یا احتیاط ممکن است یا ممکن نیست؛ اگر ممکن نباشد، مورد تخییر است، و اگر ممکن باشد، یا دلیل عقلی یا نقلی بر ثبوت عقاب بر مخالفت با واقع مجهول دلالت دارد، یا ندارد؛ اگر دلالت داشته باشد، مورد احتیاط است، و اگر دلالت نداشته باشد، مورد براءت خواهد بود.

در اینجا مرحوم شیخ، قید «امکان احتیاط» را جلو انداخته است که اندکی با تقسیمی که ما ارائه دادیم (ابتدا شک در تکلیف و مکلف به) تفاوت در چینش دارد. اما محتوای کلام شیخ همان مطلبی است که ما عرض کردیم، منتهی ایشان با ایجاد تقدیم و تأخیر در قیود (ابتدا امکان احتیاط، سپس وجود دلیل بر عقاب)، اندکی از وضوح ساختاری مطلب کاسته‌اند.

برای بیان روشن تر این تقسیم و حصر عقلی «اقسام اربعه شک»، بهتر است به همان شیوه‌ای که ما تبیین کردیم عمل شود: آیا یقین به حالت سابقه در شک لحاظ شده است یا خیر؟ اگر لحاظ شود: مجرای استصحاب است. اگر یقین سابق لحاظ نشده باشد: اگر شک در اصل «تکلیف» باشد، مجرای اصل برائت است. اگر شک در «مُکَلَّفَ به» باشد، یعنی اصل تکلیف قطعی است، متعلق آن مشکوک است، در این صورت اگر احتیاط ممکن باشد، مجرای اصل احتیاط است و اگر احتیاط ممکن نبود - مانند دوران بین محذورین - مجرای اصل تخییر است.

این ساختار، منطقی حاکم بر اصول عملیه اربعه را به شکلی شفاف و نظام مند ترسیم می‌کند.

پرسشگر: ...

استاد: همان طور که بیان شد، مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه تصریح می‌فرمایند که این حصر، «حصر عقلی» است. قاعده کلی در حصر عقلی آن است که تقسیم دائرمدار «وجود و عدم» (نفی و اثبات) باشد. هر جا که تقسیم بر پایه «هست یا نیست» بنا شود، شق سومی متصور نخواهد بود و حصر عقلی شکل می‌گیرد.

در این تقسیم بندی پیشنهادی نیز تمامی مراحل بر پایه همین منطقی نفی و اثبات استوار است:

۱. دوران امر در مرحله اول: آیا یقین به حالت سابقه در شک لحاظ می‌شود یا خیر؟

• اگر لحاظ شود: مجرای استصحاب.

• اگر لحاظ نشود: نوبت به مرحله بعد می‌رسد.

۲. دوران امر در مرحله دوم: حال که حالت سابقه لحاظ نشده، آیا شک در «اصل تکلیف» است یا خیر؟

• اگر شک در تکلیف باشد: مجرای اصل برائت.

• اگر شک در تکلیف نباشد (بلکه در مکلف به باشد): نوبت به مرحله بعد می‌رسد.

۳. دوران امر در مرحله سوم: حال که شک در مکلف به است، آیا «احتیاط» ممکن است یا خیر؟

• اگر احتیاط ممکن باشد: مجرای اصل احتیاط.

• اگر احتیاط ممکن نباشد: مجرای اصل تخییر.

پرسشگر: ...

استاد: ایشان می‌فرماید حکمی که شارع مقدس در مورد «شک» قرار داده است، از این اقسام اربعه خارج نیست. البته باید توجه داشت که این تقسیم بندی ناظر به «شک در حکم شرعی به طور کلی» است و شامل شک در موضوعات خاص - مانند شک در طهارت که مجرای قاعده طهارت است - نمی‌شود. ما قواعد دیگری نیز داریم که موضوعشان «شک» است؛ مانند «قاعده فراغ»، «قاعده تجاوز»، «قاعده طهارت» و یا قاعده «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ»؛ اما اینها در زمره اصول اربعه ذکر نشده‌اند؛ زیرا در علم اصول، هر حکمی که موضوعش شک باشد مورد بحث قرار نمی‌گیرد. موضوع بحث در اصول عملیه اصولی، حکمی است که بر شک در «مطلق حکم شرعی» (فارغ از خصوصیت باب و موضوع) بار می‌شود.

قواعدی نظیر قاعده فراغ، تجاوز، طهارت و لا شک لکثیر الشک، اگرچه مبتنی بر شک هستند، اما «قواعد فقهی» محسوب می‌شوند، نه اصول عملیه اصولی. وجه تمایز آنها در این است که قواعد فقهی برای استنباط حکم کلی در «تمامی ابواب فقه» و «کُلُّ مَسْأَلَةٍ» جریان ندارند؛ بلکه مختص به باب خاص یا موضوع خاصی هستند. رسالت علم اصول،

استنباط حکم خاص در موردی خاص نیست؛ بلکه هدف، استنباط حکمی است که «بِمَا هُوَ حُكْم»، در تمامی ابواب فقهی قابلیت جریان داشته باشد. مرحوم شهید صدر رحمته الله نیز همین نکته را در تعریف علم اصول خود گنجانده اند - هرچند ما در آنجا مناقشاتی با ایشان داریم، اما - ریشه آن قید، در همین مطلب است.

تحول سوم: تبیین نسبت میان اصول و امارات و نسبت میان خود اصول

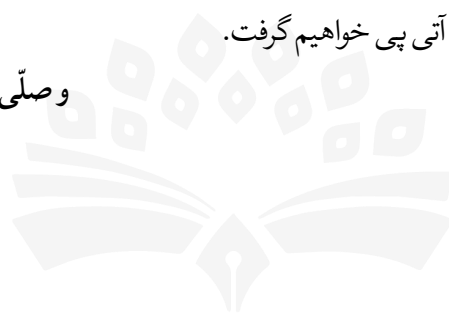
سومین ابتکار بزرگ و حیاتی شیخ انصاری، پرداختن به مسئله «نسبت سنجی» است. ایشان بحث دقیقی را درباره نسبت میان این ادله و اصول سامان دادند: هم نسبت میان اصول و امارات و هم نسبت میان خود اصول.

نسبت میان اصول و امارات یعنی اگر در موردی هم اماره - مثل خبر واحد - وجود داشته باشد و هم اصل عملی - مثل استصحاب -، کدام یک مقدم است؟ و وجه این تقدم چیست؟ نسبت میان خود اصول یعنی اگر در موردی دو اصل عملی با هم تعارض کنند - مثلاً استصحاب و برائت -، کدام یک بر دیگری مقدم می شود؟

این مبحث، یعنی مهندسی روابط و سلسله مراتب میان حجج و اصول، از مهم ترین و ابداعی ترین افکاری است که مرحوم شیخ در تاریخ اصول فقه به یادگار گذاشته است که تفصیل آن در آینده خواهد آمد.

ادامه بحث را ان شاء الله در جلسات آتی پی خواهیم گرفت.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی